

من چون قصابی موشان نگرده‌ام، چه دانم؟

فارسیات مختصر فواید الرستغنی از قرن چهارم هجری

۲۲۴-۲۱۳



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چکیده: زبان فارسی دری، زبان رسمی مردمان ماوراء النهر در قرون نخستین اسلامی است. این زبان، مواجهه با زبان عربی شد که پس از آمدن اسلام، زبان دین و اعراب مهاجر بود. به تدریج متون دینی عربی به این زبان نوشته شد، اما همچنان در تألیف از زبان فارسی استفاده می شد. آنچه مورد نظر است این که در مواردی، در متن های عربی، بویژه در متون فقهی، از کلمات و جملات فارسی استفاده می شد. کتاب «فواید» که توسط مولفی از قرن چهارم هجری پدید آمده، حاوی تعداد قابل توجهی عبارات فارسی است. در مقاله حاضر، این کلمات استخراج شده و به علاوه، از اهمیت این کتاب فقهی - استفتائی در روشن کردن پاره ای از نکات کلامی و تمدنی سخن به میان آمده است.

کلیدواژه: فواید رستغنی، ماوراء النهر، مذهب حنفی، فقه فارسی، المجموع من الحوادث

Short Persian Phrases in the Book “Fawīd al-Rustafghani” from the 4th Century

Rasul Jafarian

Abstract: Farsi-Dari language is the official language of the people of Transoxiana in the early Islamic centuries. This language encountered the Arabic language, which was the language of religion and Arab immigrants after the emergence of Islam. Gradually, Arabic religious texts were written in this language, but Persian language was still used in the composition of other books. What is intended is that in some cases, Persian words and sentences were used in Arabic texts, especially in jurisprudential texts. The book “Fawīd” which was created by a writer from the 4th century AH, contains a significant number of Persian expressions. In the present article, these words have been indicated and in addition, the importance of this jurisprudential-reference book in clarifying some theological and cultural points has been discussed.

Keywords: Fawīd al-Rustafghani, Transoxiana, Hanafi School, Persian jurisprudence, al-Majmu’ Min Al-Hawādth

درباره کتاب

مختصر فوائد رُستفغنی کتابی دینی - فقهی است که اصل آن استفتاءات از ابوالحسن علی بن سعید رستفغنی (م ۳۴۵) است. این نام از محلی است که آن را هم رُستفغن و هم رُستفغَن گزارش کرده اند و مصحح در این باره بحث کرده است. (مقدمه، ص ۹) وی از شاگردان ابومنصور ماتریدی بوده و در همین کتاب بارها مطالبی از او نقل کرده است. او دست کم سه اثر داشته که تنها از کتاب الزوائد و الفوائد او مختصری مانده که همین کتاب مختصر فوائد است. طبعاً اصل آن کتاب گم شده و بعدها نویسنده ای به نام احمد بن موسی بن عیسی کشی (م ۵۵۰) انتخابی از آن کرده و موارد انتخابی را در کتاب خود مجموع الحوادث و النوازل و الواقعات آورده است. اکنون مصححی با نام عبدالملک توتیشیبایوف این موارد را از مجموع الحوادث برداشته و به صورت کتابی با عنوان مختصر فوائد رستفغنی منتشر کرده است. (المکتبه الهاشمیه، استانبول، ۲۰۲۱) متن این کتاب که بر اساس سه نسخه موجود در ترکیه است، در صفحات ۲۴-۲۲۳ کتاب چاپ شده آمده است. پیش از آن مقدمه و در انتهای کتاب، فهرس آن آمده است.

محتوای کتاب شامل سؤال و جواب هایی است که به عنوان استفتاء مطرح شده و رستفغنی خود یا از قول دیگران به آنها پاسخ داده است. نیمی از کتاب مسائل فقهی و نیمی دیگر مسائل کلامی و شماری هم حکایات و نکات تربیتی، اخلاقی و به ویژه مواردی تفسیر برخی از آیات قرآن و اخبار است. نگاه نویسنده که از اهل سنت و ماتریدی مذهب است و موارد متعددی هم از ابومنصور ماتریدی که شیخ او بوده، مطالبی نقل می کند (برای نمونه: ص ۱۷۸، ۲۰۷ «عن شیخه الامام ابی منصور»، ۲۱۸) که متناسب با همین مذهب بوده و جبهه گیری علیه مذاهب دیگر هم دارد. این پرسش و پاسخ ها بسیاری از دیدگاه های مذهبی، کلامی و نیز فقهی مکتب حنفی - ماتریدی را روشن می کند. به عبارت دیگر اهمیت متن به دلیل نکات متفاوتی است که او درباره مسائل مختلف کلامی و فقهی بیان می کند. به علاوه کتاب یاد شده، فواید حاشیه ای دیگری هم دارد که از آن جمله مثل همه آثاری که در قالب استفتاءات تألیف شده، شامل مسائل روز، بعضی از مسائل اجتماعی و ادبی و نیز نکاتی درباره جنبه های تمدنی محیطی است که این پرسش ها و پاسخ ها در آن پدید آمده است. نمونه آن در همین اثر، احکامی است که درباره حمام آمده و در این باره آگاهی های جالبی داده است. (ص ۲۸، ۳۳) دیگر این مورد که در مسجدی مانند مسجد جامع سمرقند که سنگریزه در داخل مسجد است، رفتن با نعلین اشکال ندارد؛ چراکه پای شخص اذیت می شود یا ممکن است نجاستی در مسجد باشد که پای شخص از آن نجس شود. (ص ۳۷) اشاره ای هم به جمع آوری برگ توت توسط زنان و درست کردن ابریشم آمده و اینکه این کسب و کار از زمان رسول (ص) بوده و ادامه آن درباره این است که اگر زنان از خانه خارج شوند و برگ جمع کنند، اشکالی ندارد. (ص ۴۴)

در ابتدای جملات، علی‌الرسم تعبیر «قیل له» یا «سئل عنه» یا «سئل عمن...». همه به صورت سؤال آمده و مورد به مورد نکاتی به عنوان پرسش مطرح شده و پاسخ‌ها ادامه آن آمده است. همه موارد از خود رستفغنی نیست، بلکه در مواردی به تصریح، سؤال و جواب‌هایی است که از عالمان دیگر نقل شده است. برای مثال یک جمله فارسی از ابوالقاسم [اسحاق بن محمد بن اسماعیل] حکیم نقل شده، چنان‌که مطالبی به عربی هم از او نقل شده است. (ص ۳۲، ۳۶) وی از عالمانی است که چندین بند فارسی از او در نفحات الانس (ص ۱۲۵) آمده است.

در میان این مطالب، گاه داده‌های حدیثی - خبری ویژه‌ای هست که کمتر در جای دیگری یافت می‌شود. اینکه مثلاً خالد بن ولید در روزگار رسول (ص) سبیل‌های کلفت و غریبی داشته و این از آن رو بوده که در جنگ ترسناک جلوه کند: «أهیب فی عیون الاعداء و اکثر للعرب فی قلوبهم». (رسول (ص) هم آن را می‌دیده و نهی نمی‌فرموده است! (ص ۵۵)

مواردی از مواضع او درباره مذاهب کلامی دیگر در این اثر دیده می‌شود. در موردی از رُستفغنی درباره حکم مناکحه میان اهل سنت و معتزله سؤال کرده‌اند. او می‌گوید: «لایجوز، لانهم عندنا کفار» و اینکه معتزله بقیه مسلمانان را کافر می‌دانند: «لأن من مذهبه أن من یعتقد غیر مذهب الاعتزال لیس بمسلم و انما هو مرتد». (ص ۱۲۶) همان‌جا نقل می‌کند که گفته‌اند یک معتزلی زبایح نصارا و یهود را می‌خورد، اما ذبایح مسلمین را نه؛ چراکه همه مسلمانان را مرتد و ذبیحه مرتد را حرام می‌دانست. او می‌گوید: کسی که چنین باوری داشته باشد، نباید در کفر و ارتداد او شک کرد. رسول هم آنان را «مجوس هذه الامه» خوانده است. (ص ۱۲۶) جای دیگری هم از «کرامات الاولیاء» سؤال می‌شود که آیا درست است؟ او می‌گوید: بله، مورد قبول اهل سنت است، اما معتزله خذلهم الله آن را قبول ندارند. (ص ۱۷۵) نکته شگفت دیگر درباره معتزله این است. از فقیه پرسیدند وضوگرفتن از آب جاری افضل است یا آب حوض؟ گفت: امروزه وضوگرفتن از آب حوض افضل است؛ زیرا معتزله که «قد ظهر فی هذا الزمان». این روزها ظهوری دارند. باور به وضوگرفتن از حوض ندارند. بنابراین رغماً لآنفهم از آب حوض وضو گرفته شود. (ص ۲۸)

سؤالی هم درباره حکم قصاص قاتلی است که یک رافضی را کشته است. از او سؤال کردند که آیا قاتل قصاص می‌شود؟ پاسخ او این است که اگر مقتول از کسانی است که نبوت را متعلق علی (ع) می‌داند و نبوت محمد (ص) را قبول ندارد، کافر است و قاتل قصاص نمی‌شود. همین‌طور اگر مقتول از کسانی است که سب شیخین و لعن می‌کند، او کافر است؛ برای اینکه سب آنها به پیامبر برمی‌گردد که یعنی او نمی‌داند خلافت بعد از خود به آن دو می‌رسد و سب نبی کفر است و اما اگر از جمله کسانی است که علی را بر آن دو تفضیل می‌نهد، قاتل قصاص می‌شود. این کفر نیست، بلکه بدعت است. (ص ۱۴۲) نکته‌ای هم علیه «حشویه» یا همان اهل حدیث نقل کرده و آن اینکه یکی از آنان کتابی در

«معاصی انبیاء» در روزگار ابومنصور ماتریدی نوشت و ابومنصور درباره او گفت: «کفر هذا المصنف بقصده هذا التصنیف». (ص ۱۷۹) در موردی روایت «خَلَفْتُ فِیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی» را آورده، اما عترت را «الائمة الهداة فی کل عصر الی یوم القیامة» می داند! (ص ۱۸۵) بی مناسبت نیست اشاره کنم روایاتی هم درباره امام علی (ع) یا از آن حضرت دارد. یکی در این باره است که حضرت دو جفت نعلین داشتند. یکی را در وقت دستشویی و وضوگرفتن پا می کردند و دیگری را در وقت ورود به مسجد. (ص ۳۷)

اطلاعات او درباره اصحاب حدیث هم جالب است. یک بار هم از او (با توجه به سؤال قبل ممکن است مقصود ابومنصور باشد) سؤال کردند که «اصحاب رأی» بالاترند یا «اصحاب حدیث»؟ گفت: اصحاب رأی مثل «وزراء» هستند و اصحاب حدیث مانند «اصحاب برید». وزراء اهل تفکرند، اما اصحاب برید فقط نامه رسانند، اما از داخل آن چیزی نمی دانند. اصحاب حدیث دور دنیا می گردند و احادیث را جمع کرده به ما می رسانند. ما در این احادیث نظر و تفکر می کنیم و معانی و تأویلات را استخراج می کنیم و سر جای خود می نهیم. (ص ۲۰۸) در جای دیگری هم تعبیر تندی درباره اصحاب حدیث دارد. (ص ۲۰۹) در میان سؤالات درباره مجوسی ها هم مطالبی هست (برای نمونه: ص ۱۴۰، ۲۱۹-۲۲۰) و روشن است که این امر به خاطر زندگی این مسلمانان با مجوسیان تا همان زمان ها، یعنی قرن چهارم و شاید بعد از آن هم هست. بحثی هم درباره ولایت و سلطنت و قضاوت و سلطان جور و مسائل اطراف آن دارد که کوتاه، اما جالب است. (ص ۱۰۱-۱۰۲) این قسمت به آنچه از ابوحنیفه درباره شورش بر حاکم و فساد سلطان نقل شده، نزدیک است. هر چند در نهایت سلطان، ظل الله است. نکات تفسیری کتاب هم نسبتاً فراوان است و شاید یکی از مفصل ترین تفسیر و برداشت نویسنده از داستان خضر و موسی است. (ص ۱۸۰-۱۸۲) خضر که پیامبر نبوده و از اولیا است. بنابراین برخی از کارهای او که کرامت است، ثابت می کند که «کرامات الاولیاء» عقیده درستی است. این دیدگاه حلقه نزدیکی آنها به تصوف است و در باور به آن با اشاعره مشترک اند.

اما هدف ما از این نوشتار، امر دیگری جز اموری است که گذشت. هدف استخراج مواردی از عبارات فارسی کتاب است. جملات فارسی کوتاه و بلند که لابه لای این متن عربی آمده است. به تازگی کتاب الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی را منتشر کردم (علم، ۱۴۰۰) و در آن شرح دادم که در متون فقهی و کلامی حنفی های ماوراءالنهر، از زبان فارسی که زبان رایج آن دیار بوده و هم اکنون هم در بخش های وسیعی از آن نواحی چنین است، استفاده شده است. جالب است که زبان نوشتاری فقه و کلام و دیگر مسائل دینی عربی بوده، اما به دلیل آنکه محیط فارسی زبان بوده، به تناسب، برخی از مسائل به این زبان و در دل متن های عربی آمده است.

اما در کتاب مختصر فوائد رستفغنی که نویسنده آن متوفای ۳۴۵ است و اکنون برای نخستین بار

منتشر شده، بعضی جملات فارسی آمده است. این جملات در حوزه کفریات زبانی نیست، بلکه نویسنده ضمن استفتاءاتی که از او شده و هر کدام چنان‌که گذشت مربوط به موضوعی است، گاه به فارسی نکته‌ای را بیان کرده است. برخی از استفتاءات حضوری بوده و به نظر می‌رسد او توضیحی به فارسی داده است. شک نکنیم که منبرهای او هم که در جایی به مجلس وعظ او اشاره شده، به فارسی بوده است. به طور خاص چند مورد درباره الفاظ طلاق هست که در کتاب الفاظ کفر نمونه‌های آن را فراوان آوردیم. برخی از این موارد جملات کوتاه و برخی تا ده سطر، بلکه بیشتر است. روشن است که این نوشته‌ها می‌تواند به غنای زبان فارسی کمک کند. بنابراین بهتر بود همه آنها یک جا استخراج و تقدیم شوند. توجه داشته باشیم که برخی از موارد تماماً فارسی است، اما برخی دیگر ممکن است سؤال عربی و پاسخ یا بخشی از آن فارسی باشد. شماره‌های کنار موارد، شماره صفحه از کتاب است.

فارسیات کتاب

[۴۴]: قیل له: هل للفأرة عروق یسیل فیها الدم؟ [آیا موش رگهایی دارد که خون در آنها جریان دارد؟]
فتبسم و قال: من چون قصابی موشان نکرده‌ام چه دانم؟

[۵۱]: قیل بالفارسیة: خر را به پایان عقبه جو دهی سود ندارد.

[۵۷]: و سئل رحمه الله عمّن یصلی علی کوهستان، یرعی الناس فیها الدواب و یبولون فیها الدواب و یروثون و لایعاینها. [اینجا صرفاً کلمه کوهستان مراد بود.]

[۵۸]: کافران بدین جهان سجده نکردند، روی بر خاک نهادند و تواضع نکردند. لاجرم روز قیامت فرشتگان را بفرمایند تا بگردنشان و بروی، اندرکشان بدوزخ برند، قال الله تعالی «یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ» [قمر: ۴۸] و مؤمنان تواضع کردند و روی بر خاک نهادند. لاجرم روز قیامت به روشنای روی، خوش می‌روند تا بهشت. قال الله تعالی: «جَعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ». [حدید: ۲۸]

[۶۹]: یقال بالفارسیة: فلان گردن، گردست بر ما، لیس یعنون به غلظ الرقبة و طول عنقه و إنما یعنون به التفاخر و التناول.

[۷۸-۷۹]: و سئل ابواحمد العیاضی عن هذه المسألة برباط المربع، فقال بالفارسیة: امامی کردن پیشه محمد قریشی است و مؤذنی کردن پیشه بلال حبشی است و لأن المؤذن بمنزلة الحاجب علی باب الملک و الامام کالوزیر فی مقام المناجات و محل الوزير افضل من محل الحاجب.

[۹۶] قال فی آية اخرى: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»، [الحاقه: ۴۴] فارسیته: ار حکمی نهد بی فرمان ما، دست راستش را بازگیریم، باز رگهای گردنش را ببریم.



[۹۸] قیل له: سمعنا أن الله تعالى يحاسب العباد بالفرائض والرسول يحاسب أمته بالسنة... قال بالفارسية: این شماری نیست کی هیچ مخلوق بتواندی کردن، بلکه این صنوع خدای است عزوجل که بطرفه العین شمار کند با همه خلق که هر کسی چنین پندارد که شمار تنها با من کرد و هو سریع الحساب.

[۱۰۲-۱۰۳] فإن قیل: ظلّ الله، کیف یكون ظالماً جائراً؟ قال: المراد من الظلّ السكون والقرار... یعنی سلطان سبب آرامش است خلق را و آرامش کمتر بود و بیشتر بود و هر چند جابر بود، آرامش نیز بود.

[۱۱۵] فیل له: ما معنی قول الناس بعضهم لبعض «مبارک باد؟» قال: معناه: «توفیق دهد» تا بتوفیق وی بر طاعت بباشی.

[۱۱۷] و جواب دیگر [در حفظ از شر شیطان] گفت: هر چند دیور اندر این ماه بسته شود، آن کس که او را یازده ماه شاگردی کرده بود، یک ماه بی وی یگان یگان کار تواند کردن و دیگر معنی «غلّ» آن بود: هر چه همه روز وی بدوّد و وسواس کند و بناشایست افکند، چون شبانگاه وقت روزه گشادن بود، استغفار کند، همه آمرزیده شود و رنج وی ضایع شود. چنان که بخبر آمده است: لكل صائم دعوة مستجابة عند الافطار.

[۱۱۸] قال الشيخ الاجلّ ابوالحسن علی بن سعید الرّستفغنی رحمه الله: اگر بائع، بها بحکم زیافت رد می کند، خرنده گفت: رو بکار بر، اگر نرود به من باز ده، بکار برد نگرفتند، حق ردّ باطل نشود و اگر مشتری آخر به آن حکم عیب باز می دهد، بائع گفت: رو بفروش. اگر بدین بها نخردی، بمن باز ده. مشتری رفت و عرضه کرد، نخردند؛ حق رد باطل شود.

[۱۲۱] [بخش اول عربی است و ترجمه از ماست:] گفتند که جوانی نزد یکی از قضات شهادت داد. حاکم نگاه کرد، دید زوی فساق دارد. به او گفت: آیا تشهد را می توانی بخوانی؟ گفت، آری. گفت: بخوان. او به بهترین شکل خواند. گفت: سوره را می توانی بخوانی؟ گفت: آری. گفت: بخوان و او به بهتری شکل خواند. گفت: آیا نماز میت می توانی بخوانی؟ گفت: آری. گفت: چگونه می خوانی؟ و او به بهترین شکل خواند. گفت: آیا می توانی میت را دفن کنی؟ گفت: آری. گفت: به او چه می گویی؟ گفت: [از اینجا عبارت فارسی در خود متن:] «خنک تو کی بمردی پیش از آنکه به گواهی دادن حاجت آمد به پیش این قاضی که مرا پیش آمد، چه شاید کی مرگ آسانتر از این بود». فتبسم الحاکم فی وجهه و قبل شهادته.

[۱۲۲] و قال الشيخ ابوالقاسم الحکیم [در باره او بنگرید: القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۳۸۴؛

نفحات الانس، ص ۱۲۵]: این جهان زندان مؤمنانست و بوستان کافرانست. هر که را روی زمین بر وی زندانست، شکم زمین مر او را بوستانست. بنگر ای بنده کی از این دو مر ترا کدامست؟

[۱۲۴] و الامیر اسماعیل بن احمد [م ۲۹۵] رحمة الله علیه دخل یوما بستانه، فرأى فيه العرعر، فأمر بالقطع و أمر بأن تزرع فيه البقول، فقیل له فی ذلك، فقال: ما را وزیر و حاجب و تبع است؛ چون بوستان ما چنین بینند، بوستان خود همچنین خواهند، مسلمانان برنج افتند و چون تره بود به بوستان، هر گاه من گرسنه شوم، نانی گیرم و با تره بخورم، دیگر آن را طمع چیزی دیگر نیفتند.

[۱۲۸]: فسئل عمن قال: طلقت امرأتی واحدة، فقال له رجل، هلا، طَلَّقْتَهَا ثَلَاثًا؟ فقال بالفارسیة: همچین باد، او قال: همچین گیر. قال: طَلَّقْتِ ثَلَاثًا.

[۱۲۹] و سئل عمن طَلَّقَ امرأته واحدة، فقالت المرأة: من سه خواهم، فقال: سه گیر! قال: لا تطلِّقِ الا واحدة.

[۱۲۹] قیل له: لو قالت المرأة: مرا طلاق کن! فقال الزوج: کرده گیر، قال: لا یقع الشیء الا ان ینوی، لانه یحتمل الوعد فی المستقبل.

[۱۳۱] حق عزوجل در معاملات فضل و مروت آموخت پندگان را گفت: شوی را چنان باید که همه کابین بدهد و زن را گوید: تو بمن رغبت کردی و من بر است تو جفا کردم که ترا دست باز داشتم با وی مهربانی بکنم، بحق تو که از کابین تو نگاهم؛ و باز زن شوی را گوید که: تو بمن رغبت کردی تا از من برخورداری. اکنون چون از من برخورداری نه یافتی، باری از تو چیزی نگیرم، بل که همه بتو مانیم تا بحق تو مهربانی کرده باشیم.

[۱۳۲] قیل له: لو حلفه فقال: از شبانگاه فردا درهم راست نکنی، زن از تو بسه طلاق؛ و حَلَفَ علی هذا. قال: لا یحنت ما لم یغب الشفق من الغد، ألا ترى أنه یقال: شبانگاه نزد ما آبی تا شام خوری. و ربما یكون عشاؤهم غیوبة الشفق. و لو قال: بامداد حق من بدهی، له ذلك الی وقت الزوال.

[۱۳۳] قیل له: لو قال: یحل کردم. قال: لا ینفعه ذلك، و یحنت اذا مضی ذلك الوقت و لم یوفه حقه.

[۱۳۴]: سئل عمن حلف لا یشرب فی هذه القرية فخرج من عمران القرية و شرب فی أطرافها، قال: لا یحنت إلا أن یشرب داخل القرية، و إن قال: بدین دیه می نخورم، فشرب فی أطرافها، و إن بُعد حنت.

[۱۳۴] سئل عن امرأة قالت لزوجها: یا دوزخی! فقال: اگر من دوزخیم تو از من بسه طلاق!

[۱۳۵] و سئل عن امرأة قالت لزوجها: مرا دست باز دار! فقال: بدوزخ روا! قال: إن عنی به الطلاق یقع.

[۱۳۸]: و سئل رحمه الله عن قال: خدای داند کی من فلان کار نکرده‌ام، و هو يعلم أنه فعل. قال: إنه يكفر.

[۱۴۴] سؤال کردند خواجه را که بر سبیل و سنت مصطفی (ص) راست نرفتیم. هیچ اومید هست که برهیم؟ جواب داد که: هر چه گاه سپاهی عظیم به دار حرب اندر آیند و حرب کنند، همه جنگی و مبارز نباشند، بلکه بعضی جنگ کنند و بعضی طلایه بوند و بعضی دهل زن و کاسه زن بوند. با این همه غنیمت همه سپاه را دهند و شکستی به همه حواله کنند و همه سپاه را به سرکار باز خوانند، گویند سپاه فلان سپاه سالار است. پس ما نیز همه سپاه محمدیم و حشم وی ایم و بوی مضافیم، هر چند چنان نه ایم [نه چنانیم] که ایشان بودند. پس چون روز قیامت غنیمت قسمت کنند، میان ائمتان محمد (ص) امید بود که از آن ما نیز بی بهره نمایم. [همین متن در ص ۲۱۴ با اندکی تغییر تکرار شده و البته در جای خود خواهیم آورد.]

[۱۴۶-۱۴۷] و سئل عن قوله تعالى: «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ». [سبأ: ۲۰] قال: چون ابلیس معلون شد، گفت: چون مرا ملعون کردی از بهر آن که سجده نکردم آدم را (علیه السلام) و از بهر وی به دوزخ رفتم، من نیز جهد کنم تا ذریت او را از ره ببرم و با خود بدوزخ برم، گمان برد که: از ره توانم بردن همه را چون مرا قوت داد که میان خون و رگ آدمی همی روم، آدمی را ضعیف دید و نیز با خود دو یار دیگر، یکی هوایی تن و دیگر دنیا، گمان برد کی، با این دو یار من ایشان را از ره توانم بردن، خدای تعالی گمان او را بر همه راست کرد، مگر بر مؤمنان. گفت: ترا بر ایشان هیچ دست نیست «الأفریقا من المؤمنین». نگفت که: زاهدان و نیکان را، بل که گفت: «مؤمنان را» تا دانی که همه مؤمنان را نگاه خواهد داشتن و برابر آن سه چیز فریبنده، سه چیز بنهاد: برابر دیو فرشته نهاد تا شر دیو را دفع کند، برابر هوای تن، خرد نهاد تا چون هوای تن جای ببرد، خرد گوید: این اندیشه ناخوب است و برابر دنیا، مرگ نهاد تا چون دنیا به خود مشغول کند، مرگ اندیشه کند کی: هم اکنون می ببايد مردن و بدین بسنده نکرد، چه گفت: من خود نگاه دارم. و ذلک قوله تعالی: «و ربک علی کل شیء حفیظ».

[۱۵۱] قیل له: ما تفسیر الایمان؟ قال: به سه چیز مر خداوند را عزوجل یگانگی و دورکردن از وی صفات ناسزا و مقرآمدن با تصدیق دل.

[۱۵۳] ایمان گروهش بنده است به خدای تعالی بتوفیق وی و گروهش فعل بنده است، بنده با همه افعالش آفریده است و توفیق و هدایت حق عزوجل که داد بنده را به گروهش آن صفت حق است و حق عزوجل با صفات خویش ناآفریده است.

[۱۵۷-۱۵۸] بهشت جای آرزو فروخوردن نیست؛ قال الله تعالی: «و فیها ما تشتهیه الأنفس». [زخرف:

[۷۱] هر چه بخاطر بهشتی بگذرد، همانگاه بوی رسد. حق عزوجل دل‌های ما را به یادکرد خویش و تن‌های ما را به نعمت‌های بهشتی مشغول گرداند تا چون وقت دیدار بخاطر ما بگذرد و همانگاه دیدار خود بی‌چون و بی‌چگونه بنماید تا چنان‌که شناخته‌ایم بی‌چگونه و بی‌چون، همچنین بینیم نیز بی‌چون و بی‌چگونه. ثم قال للسائل: این دستار من می‌بینی، سپید هست؟ گفت: هست. گفت: این سپیدی بدیدن تو گشت یا خود همچنین سپید بود؟ گفت: نی، چه همچنین سپید بود. گفت: خدای عزوجل بی‌چون و بی‌چگونه است. همچنان‌که بشناختن ما چون و چگونه نگردد، بدیدن ما نیز چون و چگونه نگردد. ثم قال: قال الله تعالى: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ». [ذاریات: ۲۱] گفت: اندر تن شما مر شما را عبرت‌هاست. یکی آنست که شنوایی و بینایی نهاد و آلت شنوایی گوش گردانید و آلت بینایی چشم گردانید و با این همه چگونگی شنوایی و بینایی اندر نیابی با آن‌که وی با چگونگی است و چیزی را اندر یابی بخرد اندر یابی و خرد بتو اندرست، ولکن چگونگی خرد ندانی، پس دیدار بی‌چون و بی‌چگونه را چگونگی چرا می‌گویی؟

[۱۵۹] و قال فی قوله تعالى: خبرا عن موسى (عليه السلام): «رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» الی قوله: «فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ». قال: قد عاتب الله تعالى موسى (عليه السلام) فی هذه الایه، چه خدای تعالی او را کلام خود کرامت کرد، بخواست که: یا رب! مرا دیدار خود کرامت کن. جواب آمد که «لن ترانی» الی «قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ». [اعراف: ۱۴۴] معنی آنست که می‌گوید: من خدای، ترا برگزیدم از مردمان و برسات خود ترا مکرم کردم و کلام خود ترا بشنوانیدم، چرا بشکر این نعمتها چنان مشغول نبودی که ترا طمع دیگر بیفتادی تا بدانستی که چون این نعمتها ترا بی‌خواست تو بدادم از بایستی دادن مرا خواست تو کی بایستی، ولکن ترا بشکر نعمتها یافته، مشغول می‌بایست شدن. و ذلك قوله تعالى: «وكن من الشَّاكِرِينَ» و معنی دیگر اندر این آیت آنست. و الله اعلم. که: حق عزوجل بنمود بموسی (عليه السلام) طرقدن یک کوه. پس موسی (عليه السلام) با مرتبت پیامبری دل نداشت، بل که بیهوش شد تا هیبت روز قیامت بداند که چگونه بود که همه کوهها بر خویشتن پاره پاره شوند و چون پشم زده در هوا پراکن شوند، آن روز چه حال بود!

[۱۷۱] قال بالفارسیة: توفیق گوینده باندازه توفیق شنوندگان بود.

[۱۷۳] سنئل عن المشورة: فقال إن رسول الله كان مأمورا بالمشورة مع كمال عقله حتى تقتدى به أمته و حکمت در مشورت آنست که چون کسی را شغل خویش پیش آید، هوای تنش پیش آید و خردش سپس ماند و هوای تن تاریکی دارد و خرد روشنی دارد. تاریکی هوای تن روشنی خرد را باز دارد. تدبیرش صواب نیفتد، باز چون با کسی مشورت کند آن کس را روشنی خرد پیش بود و تاریکی هوا سپس. چه وی خداوند این حادثه نیست و مر او را این هوا و مراد نگرفته است. روشنی خرد وی پیش

بود، آنچه اشارت کند، صواب آید.

[۱۷۶] فقیل: فکیف یذهبون، [اصحاب طی الارض] یمشون بأقدامهم أم تطوی لهم؟ فقال: هرگز من با ایشان نرفته‌ام تا بدانم که چگونه می روند. ثم قال: و قد یجوز أن تطوی لهم الارض.

[۱۸۶] هکذا وجدنا فی کتابنا: انکم اذا قمتم الی الصلاة فشدوا وسطکم. فقال: لیس المراد منه ما فهمتم، انما معناه: همان کار را برایتید مرگذازدن امر مرا. و هذا کمن یقول للاخر: کمر بسته‌ام به شغل ترا تا شغل تو تمام نکنم نگشایم. انما المراد منه التشمّر و ترک سائر الافعال.

[۲۰۰] و سئل عن الصراط ... با فلان به موی بر می باید رفتن، یعنی با وی هیچ راه روا نشود و نرود با وی مگر راستی و گویند: موی بد و نیم می کند، یراد بهذا وصفه بالعدالة و التزکیة فی الامور کلها و معنی هذا الکلام، هیچ کس نتواند گذشتن بر صراط مگر بر راستی، هیچ غش و خیانت آنجا روا نشود و همه راستیها آنجا پدید آید.

[۲۰۳] دو قاضی را بیازند یا دو سلطان را روز قیامت. یکی از حدّ بگذاشته بود و یکی بحدّ ترسانیده بود و هر دو را گوشمال آید. مرفیق اول را گوید: رحمت شما پیشتر از رحمت من بود؟ انطلقوا بهم الی النار! و مرفیق دوم را گوید: چرا از حدّ درگذاشتید در ترسانیدن بندگان من؟ و چرا نومید کردید ایشان را از رحمت و احسان من؟ انطلقوا بهم الی النار.

[۲۰۵] و قیل له: شنیده آمده است که خدای عزّوجل کافری را ایمان ندهد تا از مسلمانی ایمان نستانند. أیصحّ مثل هذا القول؟ قال: لا.

[۲۱۴] و حکى عن الشيخ الامام الرستغنی رحمة الله علیه أنه خرج الی الرستاق، فرأى قلة الثمار و فساد الزرع، فقال: الحمد لله که شومی معصیت ما بر میوه افتاد و کشت. چه کردیمی اگر بر اندامها افتادی و ما بمعصتها مبتلا شدیمی.

[۲۱۴]: كما حُكى ان الامام الرستغنی سئل فی مجلس الوعظ: بر سبیل و سنت مصطفی (علیه السلام) نرفتیم و همه تقصیر می بینیم در سیرت خود. جواب داد که: سپاهی عظیم که بدار حرب اندر می آید و حرب کند و غنیمت یابد، همگی جنگی و مبارز نبودند، بل که بعضی جنگ کنند و بعضی طلایه بوند و بعضی شُوربان و بعضی دُهل زن و کاسه زن بوند، غنیمت همه را دهند و شکستن کافر به همه حواله کنند و همه سپاه را بسرکار باز خوانند. گویند: سپاه فلان سپاه سالار است. پس ما نیز سپاه محمدایم و حش وی ایم و بوی مضافیم. هر چند بر ویش چنان نه ایم که صحابه و تابعین بودند. [تکرار مورد ص ۱۴۴ با تغییرات]

[۲۱۸]: حکى عن الشيخ امام الهدى ابى منصور [الماتیدی]، أن رجلا من أهل السلطان نزل دار واحد

نقد و بررسی کتاب | آینه پژوهش ۱۹۵ | سال سی و سوم، شماره سوم، مرداد و شهریور ۱۴۰۱
من چون قصابی موشان نکرده‌ام، چه دانم؟

من تلامذته، فأرسل رسولا الى الامير ليأمره بالنقل من داره. فأجاب الامير أنه لا يمكن النقل من الدار، فرجع الرسول وأخبره بذلك، فرفع الشيخ بصره الى السماء و قال: الهى ما حق بندگی بجای آوردیم، تو خدایی بجای آر، فما لبث أن أخذ الظالم القولنج، فانتقل من داره.

[۲۲۲] و قيل له: روایت می‌کنند که حق عزوجل بآدم صفی (صلوات الله علیه) وحی کرد که: دنیا و آخرت که بیافریدم از بهر محمد را آفریدم. این چنین شاید گفتن روا بود؟ جواب داد که بر من جمله نشاید گفتن که ظاهرش حاجتمندی تقاضا کند که حق عزوجل مستغنی است از همه چیزها، ولیکن اگر این خبر درست شود، تأویلش آن بود که یا آدم! هر چه آفریدم از منافع دنیا و آخرت همه از بهر ذریت تو را آفریدم. چه ایشان را حاجتمند آفریدم. باز چون ملوک منت خواهند نهادن، فاضلترین کسها را نامزد کنند و منت بر آن کس نهند و محمد (ص) فاضلترین فرزندان آدم بود (صلوات الله علیه)، از بهر این معنی را، او را نامزد کردم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی